

## فرمان وایان خیمسار

ملك ركن الدين

وقتی که تاج الدین عثمان مرغنی در گذشت، کوتوالی قلعه خیمسار و حکومت

پاره ای از بلاد غور به فرزند او ملك ركن الدين تعلق گرفت وی در بار سلطان

غیاث الدین محمود از وقتیکه با دختر او ازدواج کرد بیش از پیش مقرب گردید - -

سخن در باره گذارش زندگی و سیاسی او نسبت به پدر و عمویان قدری مفصل

است چه سیفی در باره او نسبت به تفصیل سخن گفته و همچنان تا ضی منہاج سراج

در موارد متعدد از طایقات ناصری در ضمن شرح حمله تاتار در غور و غرجستان از او

یاد کرده است زیرا پیش از سفر هند با ملک ركن الدين سخت محشور بوده همواره

از طرف وی پیش زما مداران دیگر بر سالت رفته است - بنابراین راجع به نخستین

سفارت خود گوید: (۲) در شهر سنه اثنی و عشرين و ست مائه ۵۶۲۲ هـ کتاب این

طبقات منہاج سراج را اتفاق سفری افتاد که داعی در امت سلطان معظم است باسم

رسالت از غور باشارت ملك سعید ركن الدين محمد عثمان مراعی مرغنی، طاب

مرقده بطرف قهستان برای اصلاح راه کاروانها و امن بلاد ... و بار دیگر در

همانسال از طرف او بر رسم رسالت به قهستان (۳) رفت و گوید (۴) و بعد از چند

۱- تاریخ مفصل ایران از استیلای مقل تا عصر مشروطیت تألیف مرحوم عباس اقبال

۲- طبقات ناصری ص ۳۵۲ ج آسیاتک سوسیاتی بنگال - و آنکه این کتاب را سه

تن از دانشمندان مربوط به آسیاتک سوسیاتی بنگال تصحیح کرده اند خالی از اغلاط نیست

چنانکه خیمسار «خاندار» و مرغنی در یکجا «مراعی» و در جای دیگری «مرعشی» چاپ شده

و نگارنده صورت درست این دو کلمه را در اصل متن در میان هلالین خورده قرار داد.

۳- قوهستان معرب کوهستان است و بر مجلی اطلاق میشود که کوه زیاد داشته باشد

یا قوت گوید، «قوهستان» بضم اول و سکون دوم و کسر هاء تعریب کوهستان است و معنای

آن محل کوهها است، زیرا در جبل، در فارسی کوه را گویند. و غالباً در صورت نسبت

به قهستانی مخفف میشود و غالب بلاد هجم را به نسبتیکه دارای کوه است بنا بر معنی مذکور

قوهستان میگویند. اما مجلی که بدین اسم شهرت دارد یکی از اطراف آنست که بنواحی

هرات اتصال داشته سپس در طول جبال امتداد دارد تا آنکه به نزدیک نهاوند و میدان

و برو جرد میرسد. و تمام این کوهها نیکه در بین هرات و نیشابور واقع است بدین اسم

مسمی گردیده است و عبد الله بن عامر بن کریز در خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه در

سال ۲۹ هجرت آنسامان را فتح کرد ۴۰۰ (معجم البلدان ج ۷ ص ۱۸۷ ج مصر) مینورسکی

میگوید که کوهستان منطقه ای است واقع در جنوب نیشابور بطرف سیستان (حواشی مینورسکی

بر حدود العالم ص ۳۲۶) ۴- طبقات ناصری ص ۴۱۵ ج آسیاتک سوسیاتی بنگال.

قلعه خيسار گسيل دارد . و در سابق تذکره داديم که چنگيز پس از شنيدن استحکام قلعه خيسار از بن عزم خود منصرف شد و خواست که از طريق صلح ملك رکن الدين را مطيع خویش گرداند و وضع نيکی را که ملك رکن الدين با عساكر او در هنگام تاخت و تاز و لايت غور پيش گرفته بود از سياست بيطرفی بيروی ميکرد او را بيشتر به مصالحه و اदार کرد . از بنرو امر کرد تا «برليغی» (۱) مشحون از توصيف و تعريف بنام ملك رکن الدين نوشتند . خان مغل در فرمان

خود نخست از سياست بيطرفی او در حملات غور تمجيد کرده سپس حکومت ملك رکن الدين را در ولايت غور و مضافات آن برسميت شناخته بود و همکاري و رفتار نيک او را با امرا و سفرای خود که در آن زمان رفت و آمد ميکنند خواهش کرده بود . چنانکه سيفی مینويسد (۲) : « و امرا و سفرا و ايلجيانی که از در گاه معلا ، ما آيند و روند در رضا جوئی و باس خاطر های ايشان سعی بليغ نمايد و بوقت احتياج بمرد و آلت حرب از فرزندان و نصب کردگان مابخراسان رجال و مال و اسلحه طلب دارد تا چون بر اين او امر و نواهی برود و امثال آنرا از لوازم شمرد بخزید و نواخت و عاطفت شاهنشاهی مامخصوص کردد ، و بگفته مولف روضة الصفا (۳) چنگيز اسامي خانان خانقلي را که در حدود سمرقند کشته بود در فرمان مذکور نوشته کرده بود . شايد او ميخواست که ملك رکن الدين را بدینوسيله ترسانيد و بعاقبت و خيمش در صورتیکه فرمان نبرد آشنا گرداند .

و قتيکه فرمان خان مغل بدست ملك رکن الدين رسيد و بر مضونش آگاه شد از اینکه چنگيز با او از در مصالحه پيش آمده خداوند را سپاس گفت و مسرور شد . وی در اثر هوش و تدبير فطری و تجربه ای که از او ضاع آشفته آنروز اندوخته بود تسليم را بر جنگ در آن موقع خطرناک ترجيح داد و ايلچيان (۴) چنگيز را خوشنود برگردانيد و بدینوسيله موفق شد که يك قسمت بسيار کوچک کشور ما را از حمله و کشتار تاتار دورنگهدارد . ملك رکن الدين

(۱) برليغ از لغات مغولی است بمعنی «فرمان» مؤلف غياث المغات گوید «برليغ بکسر اول و لام مکسور و يای معروف و غين معجمه فرمان یا د شاهی لفظ ترکيست» ص ۷۵۶ ، (۲) تاريخ نامه هرات ص ۱۵۱ ج کلدیکنه

(۳) ج ۵ ص ۲۸ ج هند

(۴) ايلچی ، سفیر (سبک شناسی ج ۳ ص ۹۸ ج تهران)

مناسبات نيك خود را تا آخرين دقايق زندگي چنگيز با او حفظ کرد و سپس با احقادش نيز ادامه داده گاهگاهی به کمک عساكر تاتار مردان نبرد دیده آماده میکرد (۱). وی با تربیت کردن دختر زاده یا خواهر زاده خود ملک شمس الدین بزرگ اساس دولتی را بنا نهاد که بعد ها بنام «آل کرت» نامبردار گردید. و بالاخره پس از یکدوره حکومت در قلعه خيسار و ساير مناطق غور که مدتش معلوم نیست در سال ۶۴۳ هـ در گذشت.

چون تا بدینجام ملک رکن محمد را پادشاه و عمویش شناختیم حالا لازم است که در پیرامون نسب آل کرت گفتگو کنیم چه موضوع نسب این دو دمان با شناختن آنان ربط مستقیم دارد. مورخان در این مورد اختلاف کرده اند بعضی شاهان کرت را به سلاطین غور نسبت داده غوری الاصل گفته اند و برخی بنجر بن ملک شاه سلجوقی منسوب ساخته اند. به نسبتیکه قول نخستین صحیح است نخست بدکر آن پرداخته و سپس دلائل عقیده دوم را تقدیم میکنیم.

در اینکه ملک شمس الدین بزرگ نسبتش از طرف مادر به سلاطین غور می پیوندد جای شك نیست زیرا ملک رکن الدین محمد جد مادری یا مامای او پسر تاج الدین عثمان مرغنی و او از بنی اعمام سلطان غیاث الدین غوری است ولی تنها اختلاف در اینجاست که ملک شمس الدین پسر دختر ملک رکن الدین است یا پسرخواه او. غالب مورخان قول اول را اختیار کرده اند ولی سیفی در یکی دو مورد او را از فرزندان و نییرگان ملک رکن بقلم میدهد (۲) و در جای دیگر ملک رکن الدین را خاله ماما او مینویسد (۳) اما به نسبت نبودن ماخذ دیگر نمیتوان در میان این دو گفته حکمیت کرد و تصور قول سوم که ملک شمس الدین قطعا به ملک رکن الدین نسبت ندارد هم محال است. چه هیچ يك از مورخان چنین چیزی را نوشته اند.

ملک شمس الدین از طرف پدر هم نسبت به شاهان غور میرساند زیرا پدر او را عموم مؤرخان ابوبکر کرت نوشته اند که ابوبکر کنیت او و کرت نام بالقبش بوده و مؤلف تاریخ و صاف در باره ابوبکر کرت و قرابت او با سلطان

(۱) تاریخ نامه هرات ص ۱۵۱ ج کلکته - روضه الصفا ج ۴ ص ۲۲۰ ج هند

(۲) به صفحات ۱۴۵ و ۱۴۱ تاریخ نامه هرات ج کلکته مراجعه شود

(۳) تاریخ نامه هرات ص ۱۵۶ ج کلکته

شهاب الدین غوری گوید: (۱) پدرش کرت در عهد سلاطین غور در امداد امیر اسفہسالاران معدود بود با حظی مجدد و حشمتی نامحدود و اتمنا، قرابت داشت با سلطان شهاب الدین که سر همت را با سلطان محمد خوارزم شاه فرو نمی آورد، پس با این نوشته مولف و صاف در موضوع پیوستن نسبت ملک شمس الدین از طرف پدر به سلاطین غور مجال شک باقی نمی ماند علاوه بر آن بعضی از مستشرقان و مورخان معاصر نیز بدین عقیده اند چنانکه استانلی لین پول در جائیکه از سقوط سلطنت غوریان سخن میراند میگوید: «... با وجود این باز بعضی از احفاد غوریان مدتها بعد پاره ای قسمتها از ولایت اجدادی رامسخر کردند و ملوک کرت یعنی امراء هرات خود را از نژاد سلطان محمد غوری میدانستند» (۲) و در جای دیگر گوید: (۳) «امرای کرت از نژاد غوریانند و همچنان مستشرق معروف با رتولد مینویسد: (۴) «در زمان سلطنت منگو (۱۲۵۱ - ۱۳۵۹) شمس الدین محمد کرت که اصلاً غور و قلعه خیسا را متصرف بود شهر هرات را بدست آورد... شمس الدین مؤسس سلسله کرت گردید و بنا بر این در هرات دوباره سلسله غوری الاصل استوار شد، و هیچک هم ملک شمس الدین را از نواده خاندان شنسبانی غور میدانند (۵) پس باین سابق الذکر تردیدی در غوری الاصل بودن دودمان کرت وارد نمیشود. حال قول دوم را نقد میکنیم. عده ای که ایشان را به سنجر بن ملک شاه نسبت داده اند برای اثبات گفته خود شاهد صادق نداشته بگفته چند شاعر معاصر آنان استشهاد و اتکاء کرده اند. اینک بترتیب گفته های شاعران را در زیر نقل کرده سپس به نقد هر یک میپردازیم.

اول: ربیعی (۶) در مدح ملک فخر الدین گوید:

قاعده دود و دود سنجر توئی واسطه ملک سکندر توئی

دوم: صدر الشریعه در ستایش ملک میرالدین حسین گفته:

ابوالفتح سلطان السلاطین للمهم بمال فخر الکرت بن سنجر

۱- و صاف الحضرة من ۸۰ ج ۱ ج بهی

۲- طبقات سلاطین اسلام من ۲۶۴ ج تهران

۳- طبقات سلاطین اسلام من ۲۲۴ ج تهران

۴- تذکره جغرافیای تاریخی ایران من ۱۰۶ ج تهران

۵- مراجعه شود به دائرة المعارف اسلامی من ۷۷۵ ج ۲ ج لوزاک

۶- درباره شرح حال این سه شاعر به فصل سخنوران این رساله مراجعه شود.

تسوم : خواجه معین الدین جامی که از دختر زامهر مان دك كرت است گوید:  
 گر نسبتم به سنجر و سلجوق میکنند هستم شهبی که خواجه و مخدوم سنجرم  
 اما شعر ربیعی با مبالغه و اغراق شاعرانه نوام است چه سنجر به کشور داری  
 و قدرت نامی برآورده بود ازینرو شاعر در هنگام مدح، ملك فخرالدین را که یکی  
 از شاهان مقتدر آل كرت است بخواست خود قاعده دوده سنجر گفته چنانکه  
 مصراع دوم دلیل بارزی بر مبالغه آمیز بودن شعر است که به اندك تامل در یافته  
 میشود . در باره شعر صدر الشریعه هم عین احتمال مذکور موجود است .  
 و او كرت را این سنجر میگویی . در حالی که در میان  
 كرت و سنجر بسیار فاصله است . شاید در آنوقت در افواه عامه شهرت داشت  
 که آل كرت از نواده سنجر است و بعضی از سخنوران زیر تاثیر افواه مذکور  
 رفته بدون تامل بگفتن چنین اشعاری پرداخته اند . و مخصوصاً گفته خواجه  
 معین الدین نیز میرساند که نسبت آل كرت به سنجر افواهی بیش نبوده چه وی  
 که از دختر زادگان این خاندان است تردید خود را در باره این نسبت صراحتاً  
 بیان میکند و سپس در مصراع دوم برای رد این افواه خود را خواجه و مخدوم  
 سنجر قرار میدهد . پس اگر حقیقه آل كرت از نواده سنجر بودی ادب و اخلاق  
 بخواجه معین الدین هرگز اجازه نمیداد که خویش را خواجه و مخدوم جدا اعلای  
 خود قرار دهد .

و همچنان سیفی مورخ در تاریخ نامه هرات ، در چند موردینکه میخواند یکی  
 از ملوک كرت را ستایش کند چنین عبارات اغراق آمیز را در صفحه ۲۴۷ کما غنم میریزد .  
 مثلاً در هنگام نبرد ملك شمس الدین به در بند با کوه از زبان او مینویسد : (۱)  
 منم نور دیده سنجر و والی دارا لملك اسکندر ، و در جانی دیگر در ستایش  
 ملك شمس الدین بزرگ بیت زیر را سروده :

چراغ دوده كرت و سرور سینه سنجر      نظام مسند شاهی مدار عرصه عالم  
 رسیده پر تو را بت بسمع شعله خاور      گذشته را بت قدرت ز اوج گنبد طارم  
 (۲) و باز در مدح ملك شمس الدین کهن گوید (۳) : و یکی از خصایص و

۱ - تاریخ نامه هرات ص ۲۹۷ ج کلمتکته -

۲ - ص ۲۴۷ -

۳ - ص ۳۶۳ - ۳۶۴

فصلاً بل این ملک مشتری سیرت خور شید طلعت آنست که با آن همه جلالت و  
ابهت دودمان اسکندر نسب و عظمت و رفعت خاندان سنجر حسب بحلیت تواضع  
و خلق نیک چون رسول رب العالمین علیه افضل الصلوات آراسته بود ،  
نوشته های سیفی هم با مبالغه و اغراق توأم است چه در مواقع مدح به چنین گفته  
هائی مبادرت کرده . اگر در جائیکه از نسب آل کرت سخن در میان آورده  
میگفت که ایشان نواده سنجر اند ما میتوانستیم قدری بر آن اعتماد کنیم . در  
حالی که در موقع ذکر نسب ملک شمس الدین صراحةً نسب او را به عزالدین  
عمر مرغنی میرساند . عجیبتر اینکه در تعریف ملک شمس الدین کهین میگوید ، با  
آن همه جلالت و ابهت دودمان اسکندر نسب ، و این دلیل دیگری است بر اغراق  
آمیز بودن گفته های او . ناگفته نباید گذاشت که مادر جائی میتوانیم بگفته  
شاعر یا چنین عبارات اتکا کنیم که سند یا نص تاریخی در آن مورد بدست نداشته  
باشیم و البته با داشتن نصوص تاریخی اتکا ، بگفته شاعر یا عبارات اغراق آمیز  
شایسته نیست .

رو به مرفته گفته های سابق الذکر بعضی مؤرخان قدیم را بر آن داشت که بدون  
تحقیق دودمان کرت را از طرف پدر به سنجر بن ملکشاه سلجوقی نسبت دهند .  
در حالی که وی فرزند ذکور نداشته و در هنگام وفات خواهرزاده خود خاقان  
ابوالقاسم محمود را بسلطنت بجای خود تعیین کرد . (۱) و بر فر ضحیکه آل کرت  
از نواده های دختری سنجر باشد باز هم نمیتوان ایشان را نواده سنجر دانست  
چه در نسب هم در نظر مؤرخان و هم در عرف مردم چنان پدر دارای اعتبار  
است نه مادر .

---

۱- تاریخ ایران از صدر اسلام تا استیلائی مغلی تالیف مرحوم عباس اقبال